



سلام من به بچه شادم



بچه ها سلام. حالتون خوبه؟ باورتون می شه اولین ماه فصل زمستون، به نیمه رسید و دوماه و نیم تا پایان سال و از راه رسیدن عید نوروز مونده باشه؟ چقدر روزها زود می گذرنند. انگار عقر به های چاق و لاغر ساعت که خانم معلم، چند روز به یادمون داده چطور بخونیمشون، در حال بازی دزد و پلیس هستن و مدام دارن دنبال هم می دونند! من نمی دونم این عبور سریع روزها خوبه یا بد، فقط می دونم حالا که ما داریم این قدر سریع، مثل برق و باد، بزرگ و عاقل می شیم، باید تا می تویم قدر لحظه هامون رو بدونیم و در کنار دقت و تلاش برای یادگیری درس های مدرسه، کلی بازی و ورزش کنیم، بخندیم، بچرخیم و شاد باشیم و خوش بگذرونیم و خلاصه قدر روزهای قشنگ کودکی رو بدونیم.



شعر

پرستار کوچولو

مامان من مریض است، خوابیده توی جایش جوشانده و کمی شیر، می آورم برایش آماده کرده بابا، یک کاسه آش شلغم من می دهم به مامان، از آش گرم کم کم هستم برای مامان، مانند یک پرستار لبخند می زند او، با این که هست بیمار

شاعر: عفت زینلی

شعر

هزار پای مهربون

به مورچه و هزار پا، با هدیه های کوچک با همدیگه می رفتند، تولد شاپرک وقتی که می گذشتند، از کوچه های تاریک سر راه اونا بود، به جوی آب باریک مورچه حسابی ترسید، پاهای مورچه شل شد هزار پای مهربون، برای مورچه پل شد

شاعر: عفت زینلی



قصه

یک نفر که با همه فرق داشت

تنهایی، دخترک رنگ پریده ای با پیراهن سیاه بود که دوست نداشت هیچ کس کنارش باشد. عصبانیت، پیرمردی بود که همیشه اخم می کرد و با تمام چیزهای خوب مثل مهربانی و شادی و آشتی، قهر بود. تنهایی و عصبانیت هر روز در اتاق های یک خانه بزرگ، در سکوت می نشستند. تا این که یک روز، یک نفر مهمان آن خانه شد. یک نفر که با آن ها فرق داشت. او «امید» بود. امید، پرده ها را کنار زد، پنجره را باز کرد، گلدان ها را آب داد، تلویزیون را روشن کرد و همه جا را جارو کشید. بعد برای تمام وسایل خانه، جلسه گذاشت. امید از همه خواست هر روز با مژیک روی در و دیوار خانه بنویسند «تنهایی بس» و «عصبانیت ممنوع»! روزهای اول، تنهایی و عصبانیت، نوشته ها را پاک می کردند اما امید، ناامید نشد و آن قدر ادامه داد تا بالاخره از تنهایی، یک دختر سر حال و از عصبانیت، یک پیرمرد خوش اخلاق ساخت. وقتی آن ها اخلاقشان را تغییر دادند، امید یک جشن بزرگ برپا کرد و از همه وسایل خانه بابت همکاری شان تشکر کرد. حالا همه امیدوار بودند.

کیمیا بنازاده



دانستنی ها

بچه ها: مارمولک مارمولک: بچه ها!

حتما شما هم گاهی، توی فصل بهار و تابستون، توی حیاط و تراس خونه یا حتی در و دیوار پارک و پیاده رو، چشمتون به جمال مارمولک، روشن شده. امروز می خواهیم با مارمولک بیشتر آشنا بشیم و درباره مارمولک، بیشتر بدونیم.

- * مارمولک هایی که توی خونه ها دیده می شن، اسم علمی شون «مارمولک کگوی دُم زبر» هست.
- * مارمولک ها مثل همه حشرات، تخم گذارند و از توی تخم به دنیا میان.
- * اونا چشم های درشتی دارن که برای دیدن در شب، مناسبه. کگوها شب ها نمی خوابن و بیدارن.
- * مارمولک ها پلک ندارن. پس چطور چشمشون رو تمیز و مرطوب نگه می دارن؟ باز بونشون چشمشون رو لیس می زنن!
- * کگوی دُم زبر، کف پاهاش هزاران زائده مو مانند داره که به کمک اونا می تونه از دیوار صاف و سُر، به راحتی بالا بره.
- * دم مارمولک ها کاربردهای مختلفی داره؛ هم تعادلشون رو حفظ می کنه، هم با اندوخته چربی، مئه به منبع سوخت عمل می کنه و تازه هنگام خطر، از بدن مارمولک جدا می شه و تکتون تکتون می خوره تا حواس شکارچی رو پرت کنه و مارمولک فرصت قرار داشته باشه.

* عمر کگوهای دم زبر، چهار ساله. کگوها سمی نیستند و نه تنها آسیبی به ما نمی زنند بلکه کلی هم مفیدند؛ چون مثلا تخم بسیاری از حشراتی رو که گوشه و کنار خونه، تخم گذاری کردند، می خورند.

* اگه نمی تویم توی خونه مون به مارمولک رو تحمل کنیم، باید بگیریم و خارج از خونه، آزادش کنیم.



مبارزه نینجاهای کوچک با گارمادون بدجنس

به خبر خوب

دوستان خوب و قشنگم! اگه شما هم مثل من، از طرفداران اسباب بازی و آدمک های لگویی هستید، حتما از دیدن کارتون هایی که با سازه ها و شخصیت های لگویی ساخته شده، حسابی لذت می برید. کارتون قشنگ و هیجان انگیز «لگو نینجا»، یکی از همین آثاره که این روزها به شکل دی وی دی و با یه دوبله خوب، توی شبکه نمایش خانگی، در دسترسه. کارتون لگو نینجا، از صبح روز تولد پسری به اسم «لوید» شروع می شه که پدرش، یکی از بدجنس ترین موجودات دنیای لگوهاست و لوید، همیشه به خاطر داشتن چنین پدری، سرافکنده و غمگینه. ماجرا از این قراره که درست روز تولد ۱۶ سالگی لوید، پدرش، گارمادون بدجنس، به شهر لگوها حمله می کنه و لوید و دوستانش که در واقع نینجاهای شجاع و زبلی هستند، تصمیم می گیرند از شهر دفاع کنند... برای این که بدونید سرانجام این مبارزه چی می شه و رابطه لوید و پدرش، چه عاقبتی داره، از بزرگ ترها خواهش کنید این کارتون قشنگ رو بخرند و بنشینید با هم تماشاش کنید.



آشپزی کودکانه

تخم مرغ فلفلی



بچه ها! معمولا همه روزهای هفته که ما می خواهیم بریم مهد و مدرسه، مامان و بابا صبحانه مون رو حاضر می کنن و میز و سفره صبحانه رو می چینند. نون و پنیر گردو، کره و مربا یا تخم مرغ آب پز. نظر تون چیه آخر هفته ها که مهد و مدرسه و اداره ها تعطیل و بزرگ ترها نیاز دارن بیشتر بخوابند، ما برای خودمون و اونا صبحانه حاضر کنیم؟ یه صبحانه خوشگل و خوشمزه؛ تخم مرغ فلفلی.

برای درست کردن این مدل تخم مرغ، قبل از هر چیز، باید از بزرگ ترها اجازه بگیریم و باهاشون هماهنگ باشیم. اگه اجازه دادند، در مرحله بعد دست هامون رو تمیز بشویم.

بعد یه دونه فلفل دلمه ای رو از عرض، چند تا برش بزنیم. توی یه ماهیتابه متوسط، کمی روغن بریزیم و روی شعله اجاق گاز قرار بدیم. وقتی روغن کمی گرم شد، برش های فلفل رو توی ماهیتابه بذاریم و بعد، توی هر برش، یه دونه تخم مرغ بشکنیم. بقیه شم که راحت. اضافه کردن نمک و کمی فلفل سیاه و صبر برای این که تخم مرغ ها خودشون رو بگیرند. آخر کار، با احتیاط غذا رو توی یه بشقاب بکشید، با کمی سُس و لیمو ترش و گوجه فرنگی تزیین کنید و مامان و بابا رو صدا بزنید!

